

گاه
 بلکه بضمیه آن دورفتن حصن و ملجاء و ملاذ و پشتیبان و تکیه
 و مرجع امید هم نه بلکه بعلاوه آن سه فراق معشوق دلبر و
 دلدار و لنواز است که دستهای اراده بسر میخورد و اشک
 چون سیل بی اختیار سرازیر میشد تو گفت دلها میخواست
 از هیکل بیرون آید و نفسها ز هاب و ایاب نمیکرد و ما از تفصیل
 اینصاعقه و واقعه دهشت افزا میگذریم ایامی بجزا میگذشت
 تا آنکه تلگراف حضرت ورثه علیار ارجع بمقام منصوص حضرت
 شوقی ربانی و آثار و صایا رسید فاضل که آنحضرت را در حیفها
 همی زیارت کرده و منطق گویای و پیرا بگوش هوش شنیده بود
 و جذب و شوق و فعالیتش را بچشم سروسر دیده بود ازین
 بشارت شادمان گردید ولی طولی نکشید که تلگراف و دستور
 مبارکشان برای حضور وی باعائله اش رسید و هنوز آثار و صایای
 حضرت عبدالبهاء نرسیده بود که فاضل بازوجه مؤمنه مریصه
 مذکوره و یگانه پسرش هوشنگ با اتفاق والده میرزا ابراهیم
 اتحادیه همدانی بانزلی و از آنجا با کشتی بباد کویه رفت
 و بعد ^{چند} روزی اقامت که صورت آثار و صایا را در آنجا زیارت کرد
 و جشن عمومی فراهم ساخته نطقی ایراد نمود بیاطموم
 رعسپار گردید و با حسینقلی تبریزی که از اسلامبول حسب الامر
 برای بردن عائله میرزا علی اکبر نخجوانی بحیفانان را از
 باد کویه تا اسلامبول آورد در کشتی روانه اسلامبول شدند

و در آنجا ابلاغیه حضرت ولی امرالله دال بر مسافرت خودشان
 و تفویض امر به عاقله مبارکه و حضرت ورقه علیا مطلع شده
 تلگراف کرده درخواست تحصیل و ارسال اجازه انگیزی کرد
 که بتواند بحیفا برود و جواب با اجازه رسیده امر بحرکت
 بحیفا فرمودند و لذا ابا همراهان با کشتی سیسینیا روانه شدند
 و بحیفا ورود کردند و حضرت شوقی ربانی سفر بارو پها فرمودند
 در حالیکه مرکز اقامتشان را کسی نمیدانست و در حیفا محفل
 روحانی بتمیین آنحضرت و معرفی بحکومت در بیت حضرت
 عبدالبهاء دایر بود و امورات آری و سرپرستی امر بطور کلی بدست
 عاقله مبارکه و ریاست حضرت ورقه علیا اداره میشد و شبها
 در بیت و اطاق مبارک و عصر روزهای یکشنبه در مقام اعلی بنوع
 سابق جلسات عمومی دایر میشد که الواح خوانده میگشت
 و صحبتهای مختصر هم میان بود مردان در اجتماعات مذکور و
 زنان در نزد عاقله مبارکه و حضرت ورقه علیا تشریف می یافتند
 فاضل و عاقله اش را در خانه منزل دادند و از بیت مبارک غذا
 می آوردند و خادما ت بیت همه گونه مساعدت میکردند و خود
 فاضل راهم آنحضرت عضو محفل روحانی معین کرده و در
 مراسلات مرکزی که غالباً میرزا نورالدین و زرقانی انشا میکردند
 فاضل هم کمک مینمود هیئت مرکب از فاضل و حسین روحی
 برای بررسی کتب و مقالات جدید به منظور نشر و طبع دائر

گردید و خاطرات آن ایام هم مفصل است که این مختصر جای آنرا ندارد و بالاخره چون عائله محترمه بافاضل گفتگوی رفتنش را با آمریکا در میان آوردند و او محض آنکه اشخاصی بعدید بروند نفوسی را نام بردند عائله مبارکه نپذیرفتند و قرار شد فاضل برود و بدین قرار شد که حضرت شوقی ربانی بیایند و سفر در آنوقت شروع شود و بالاخره چون عائله مبارکه همی در تلاش پیدا کردن مرکز اقامت حضرت شوقی ربانی بودند بالاخره دانستند که مسیود ریفوس از احبباً فرانسوی کاملاً مستحضر ولی ممنوع از اطلاع بدیگران است و خود مکاتبه و حتی اجازه ملاقات هم دارد لذا یکی از امادهای حضرت عبدالبها^ه بنام احمد یزدی با اتفاق روحا خانم ورقه و دختر سوم حضرت عبدالبها^ه پاریس رفته بهر نوع شد از مسیود ریفوس اطلاع گرفتند و مرکز آنحضرت در سویس رسیدند و بانواع تضرعات و تقاضاها ایشانرا حاضر برای عودت بحیفا کردند و چون بحیفا برگشتند و عائله مبارکه و حضرت ورقه علیا ازین خبر مسرور و منتظر ورود شدند تا چون یوم میعاد رسیدند و منفرداً بحیفا ورود کردند و در بیت مبارک منزل گزیدند و شروع با اداره و ترتیب امور امریه شد تقریباً مانند ایام قبل جریان شروع کرد بحالت خود برقرار شدن و نیز مقرر گردید که فاضل با عائله سفر مجدداً با آمریکا و کانادا نماید و ضروریات را

فراهم کردند و بالاخره در سه شنبه ۳۰ ژانویه ۱۹۲۳ با حضرت شوقی ربّانی و ورثه مبارکه علیا و حرم محترمه وداع کرده با اتفاق حاجی محمد و میرزا حسین یزدی و آقا خلیل و آقا ضیاء الله باسکله رفتند و میرزا عنایت الله اصفهانی و عاقله اش و زوجه مذکورنخجوانی تا کشتی آمدند آنگاه در کشتی ادیرانیک روانه شدند و در ۲۰ فبروری بنیویورک رسیدند و این بار نیز چون حضرت شوقی ربّانی نامه بمیرزا احمد اصفهانی نگاشتند که بترجمی فاضل همراه باشد تا آخر وقت غالباً مترجم بود و گاهی فاضل خود در جلسات صحبت میکرد و صحبت در جلسات بهائی بدون مترجم انجام میگرفت و درین بار هم تمامت ایالات متحده شمالی و کانادا را رفته صحبت کرد و در کانونشن بهائی نیز صحبت کرده عکس اجتماعی برداشته و بالاخره در ۱۶ جولای ۱۹۲۵ از نیویورک با کشتی پرزیدنت آتور متعلق بصهیونی عازم حیفا گردیدند و مسس ویلز از بهائیات امریکاهم سفر بود و بروز ۹ اگست بحیفا رسیدند و تفصیل آن موجب تطویل است و بالاخره با شرکت اتومبیل رانی انگلیزی از طریق حکومت هاشمی و عراق بایران و همدان آمدند و بعد چندی توقف در آنجا بقزوین و ورشترسیده اقامت جستند و کمافی السابق مشغول بخدمات گردید و در مهر ۱۳۰۶ ه. ش بحسب پیشنهاد

بعضی از بهائیان عشق آباد و وصول دستور از حیفا برای روسیه رهسپار گردید و در باکو و عشق آباد هر یک مقدار ماهی اقامت و مصاحبت و تشویق نمود و بالاخره برای تشکیل محفل مرکزی و محفل ملی ساکن طهران گردید و سالها در کنونشن و در محفل ملی و محفل طهران عضویت و ریاست داشت و در سال ۱۳۰۸ سفری بتبریز رفته تقریباً شش ماه ماند و در ۱۳۱۳ سفری بخراسان نمود پس از اقامت چندی در مشهد عودت کرد و از آن پس مقیم طهران بود سفرهای متعدده بشمال و جنوب و شرق و غرب ایران نمود و بانواع خدمات درین امر اقدامات همی کرد ولی چون تحریر تاریخ عمومی امریهائی با و محول گردید منفرداً بدون استعانت از احدی ایستاد خدمت را بپایان رسانید و شروع آن در مقدمه تاریخ ثبت است و این قسمت بخش هشتم از آن میباشد و بعلاوه ایست سلسله از تاریخ بهائی کتابی راجع بمصوم ادیان بنام رهبران و رهروان نوشت و کتاب دیگر بنام امر و خلق که جوهر و تمامت امریهائی است و کتابی دیگر در پنج مجلد بنام اسرار الآثار که بنوع قاموس عربی و فارسی و لغات متداوله دیگر در ایران است و اسرار و رموز آثار مقدسه خصوصاً از امریهائی در آن مندرج میباشد و هنوز هیچ یک از آنها بطبع نرسیده.^۱

۱- کتاب امر و خلق و مجلدات پنجگانه اسرار آثار خصوصی و کتاب رهبران و رهروان در دو مجلد در این اواخر طبع و نشر یافته است.

و اما خلاصه اوضاع و احوال نورچنانکه در برخی ششم آوریم
 پس از واقعه مهیبه قتل و غارت سال ۱۲۶۸ نفوس اولین مومنین
 از میان رفتند و در اثر صاعقه قهر و عقاب حکومت دیگر روز و لاهوری از
 پیروان امرید بیع نشد و خصوصاً چون جمعی از منتسبین ابهی در امر
 بیان واقف ماندند حالت پریشانی و افسردگی غلبه کرد و خانه آبا
 جمال ابهی بشکل مخروبه باقی بود و عهد ه بقیه مومنین آنجا عائله
 آقامیرزا حسن اکبر اخوان بود تا در دوره حضرت عبدالهیا اشراق
 و لمعانی در آنجا نمایان گردید و نخست در بند رجزمیرزا عزیزالله
 روشن تاگری بن عموزمان از خویشاوندان منجذب با امر ابهی گردید
 و سفری بحیفا کرد و مجدوب عظمت و ملاقات آنحضرت گشت و عودت
 نمود و آنچه دید و شنید شرح و بسط داد اقامت بند رجزیانتمه
 بتجارت پرداخته ملک و اعتبار حاصل نمود و میرزا فضل الله خان
 (اورنگی) نظام الممالک بن آقامیرزا حسن مذکور که در بخشش
 پنجم شرح دادیم در مازندران از ملاقات هظما و جمعیت اهل بها
 باشتیاق آمد و سفری بسال ۱۳۳۱ بی زیارت عبدالهیا رفت
 مشمول عنایات آنحضرت گشت و مانند شعله روشنی عودت کرده
 بتقرب بستگان و تنویران هان پرداخت و حضرت عبدالهیا و پیرا
 تشویق بتعمیر بنا خانه مخروبه ابائی و تاسیس مدرسه برای تربیت
 اطفال و تهلیخ و نشر امرید بیع در آنحد و فرمودند و حاجی ابوالحسن
 امین امردادند که مبالغی برای مصرف امور مذکور ه بد هد و میرزا

۸۸۱ مکرر دوم

فضل الله بانجام دستوره‌های مذکوره پرداخت و عمارت مذکوره
بسال ۱۳۳۷ بشکل روزاول تجدیدگرد و صورت خط میرزا بزرگخان
را که بر چهارچوبه در چنین بود :
در خانه دوست چون رسی گسولبیک
کانجانه سلام راه دارد نسه علیک
این خانه عشق است نگهدار قدم
این ارض مقدس است فاخلع نعلیک
ود زیر خاک سالهانهان بود بیرون آورد ه منصوب داشت و میرزا
فضل الله خان پیوسته کلماتی را دال بر تعلق قلبیشان بتاکسر
شنیده پیوسته حکایت کرد از آن جمله این که روزی در اثناء
صحبتشان عرائضی از احبای امریک رسید و یکی از ایشان لیوانی
برسم هدیه تقدیم داشت و آن حضرت بمیرزا فضل الله بخشید ه
فرمود چون بتاکر برگردی هر زمان که بلمند رفته با این لیوان سر
چشمه آب خور و مرایا دکن و بالجمله خواه هر میرزا فضل الله
و عائله شان غالباً منجذب بامرابه‌ی شد و تنی چند نیز موافق
و مقبل گشتند .

و اما محافل روحانیه در ساری و بارفروش در همان سنین
اولیه برقرار گردید و در مراکز دیگر اخیراً قریافت و اکنون بدین
صورت است محفل ساری و از توابعش محفل کفشگر کلاه چالسه
زمین شاهی ماه فروزک روشندان دیگر محفل بابل و از
توابعش بابل سر عرب خیل بهنمیر ضیاء گلد ه فریادون
کنار آمل ایول .

حوادث مرکز مهم همدان باشرح احوال مشاهیرش آنچه متعلق بسنین اشراق انوار ابهی بود در بخش ششم ^{ششم} نگاشته و غالب مهمین در سنین بعد از غروب جمال مبین حیسات داشته و اخلافتشان نیز بر شد رسیدند و جمعی کثیر پیوستند و بدینرو مرکز مهمتر گردید و فتنه نقضی در اینجا تأثیر نکرد و عده از قری و توابعش نیز اجتماعی کثیر و مرکزی خطیر یافتند و پس از غروب شمس ابهی طولی نکشید که نیرو سینا و عمر اهشان میرزا محمود زرقانی در آغاز جوانی رسیده موجب مزید ثبوت و اشتیاق مؤمنین گشتند و در اثر آن فتنه برخاست و حکومت جمعی از احباء را که از آنجمله روبین علاقه بند و آقایهودا و حاجی یاری بودند دستگیر و حبس کرد و بالاخره فرمان داد که هر سه را با تازیانه همی زدند و انکار و تبری خواست و چون بمقصود نرسید بالاخره آنانرا آزاد نمود و پس از چندی جمعی در اویش بهائی بالباس پیراهن سفید طویل بعد از عودت از زیارت عتقا رسیده باشمارای امری خواندن در کوی و سرزن برداختند و لذا شورش اشرا شد و حکومت بعضی از احبب را گرفتار و حبس کرد .

و از خانواده های مشهور باقی مانده از قبل عبدالحسین

خان دینار آبادی بود و دینار آباد از قرا^ه تابعه همدان

وهبه الحسين خان از پدر و اسلاف ساکن آنجا و صاحب قلعه
 و املاک و دنات و عشیرت و مقام عالی حکومتی بود و گویند
 ایمانش باین امر با سلیمان خان زرین کمر بواسطه استماع
 کیفیت شهادت یا کرامت حضرت نقطه از نظامیان همدانی
 شد که در آن عمل مباشرت داشتند ایمان آوردند — و
 غضب شاهمی گردید و مدتی در زندان بود و مقداری از املاکش
 بدست دولت افتاد و بعد از استخلاص و عودتش به همدان
 چون بهمت تمام نشر امر بدیع نمود حکومت با اقدام برخی از
 ملاها و ویرانستگیر و چوب کاری و اخراج بلد نمود و او پس از
 استخلاص بمگادرمحضر حضرت بهاء الله رفته چندی شرف
 اندوز بود و بعد از مراجعت مزیداً علی ماکان بنشر امر بدیع
 پرداخت و ناچار در عشق آباد اقامت گرفت و در آن ایام چنانکه
 گفته اند و پسر رشیدش را که یکی شیرعلیخان سلطان فوج
 همدان بود بعضی از عموزادگان شان دعوت بمنزل خود نموده
 آن يك را مسموم و مقتول ساخت و اموالش را بر بود و بصدقت
 اولاد دیگر برآمد ولی بمقصود نرسید و از اخلافتش در کترباش
 میباشد .

دیگر میرزا عبد الرحیم خان حافظ الصحه سابق الذکر
 که سفری بمگادرفته فائز بتشرف حضور محضر حضرت عبدالبهاء
 گردید و پسرش حاجی یوحناخان سابق الذکر که سالها عضو

محفل روحانی در همدان بود کارگشائی در اموری کرد و
 از ایشان خانواده واسمه حافظی برقرار است دیگر دایمی
 روبین سابق الوصف که در عید رضوان سال ۱۳۱۶ احباب در
 خانه اش جشن اجتماعی منعقد داشتند و برخی از مفسدین
 راه یافته خیر بمظفر الملك حکمران همدان رسید و جمعی
 گماشته حکومتی بفرستاد و او را با هشت تن بنام حاجی یاری
 حاجی موسی حاجی سلیمان طبیب، آقا سلیمان ابن آقا
 موسی حاجی مهدی بن آقا فائیل، حاجی مهدی بن
 آقا یاری آقا سلیمان زرگر که کلاً از احباب اسرائیل بودند
 گرفته بحبس انداختند و او را بیازردند و چوب زده بکند و غسل
 نهادند و بالاخره مبلغی نقود اخذ کرده همه را رها نمودند
 و نیز در سال ۱۳۳۲ سال السلطان حکمران همدان و پسر
 باتنی چند از احباب دستگیر و محبوس نمود و بالاخره تلگراف
 بمظفرالدین شاه کردند و جواب رسید همه مستخلص شدند
 دیگر حاجی قلندر سابق الوصف در حد و سال ۱۳۱۲ بمزم
 زیارت ارض مقدّس از همدان برخاست ولی مدت دو سال
 در رشت اقامت نموده بشغل حکاکی و معاشرت احباب و
 تبلیغ پرداخت و در سال ۱۳۱۳ بقفقاز رآمده سنینی چند
 در مسافر خانه بهائیان بادکوبه مقیم و خدمت روحانی در
 آنحد و پرداخت گویند همینکه در چار مردم متعصب میشود

بیاس حکمت چنین میگفت قلندرم و باهر گروهی اندرم و از
 همه بدرم تا در سال ۱۳۱۸ بمگارفته چندی در جـوار
 الطاف حضرت عبدالبهاء مانده برگشت و بماند در حدود
 سال ۱۳۲۴ در بادکوبه متوفی شد .
 دیگر حاجی یاری سابق الوصف سفری کرده ^{به عکا} آنحضرت
 رازیارت نموده عودت یافت و در سال ۱۳۱۲ با سلیمان
 نامی راجع باین امر مباحثه و مناظره نمود و او خبر بملا عبد الله
 مجتهد پروجر دی برد که تعصب و نفوذی داشت و هرگاه
 میخواست بطرفه العین موجب شورش اهالی رافراهم
 میساخت و برای امتیاز مسلم از یهود بر لباس هر یهودی پارچه
 سرخ رنگی متصل داشت پس حکم داد حاجی یاری را دستگیر
 کرده بحبس انداختند و حبیب الله پسر چهارده سانه اش را
 احضار و امر بسب و لعن نسبت باین امر نمود و چون اطاعت
 نکرد ویرانیز محبوس ساخت و از حاجی بازخواست دین
 و عقیدت کرد و حاجی اظهار مسلمیت نمود و اصرار کرد که
 بصاحب این امر ^{پلیم} بگو و حاجی جواب چنین گفت که چون موسوی
 بودم بمیسی و محمد لعن میکردم و همینکه باسلام رسیدم
 دانستم که خطا بوده از جهل ناشی شد و با خود عهد کردم
 که دیگر بد نگویم و لعن نکنم و آخوند متغیر شده امر داد تا
 ویرا باد و پسرش در اصطبل محبوس نمودند سپس سیف الدوله

بن عضد ولد وله حکمران سپرد واومبلفی نقود گرفته ایشانرا
 رها ساخت وباری دیگر نیز یهود نزد حاکم اجتماع نموده از
 حاجی یاری شکایت کردند که در ایام فطیرنان نمکین خورده
 بوظایف و تکالیف مساعلم نکرد و بالاخره در سال ۱۳۱۵ که
 حسب تهییج سید فاضل دزفولی و سید محمد بروجردی مجتهد
 جدید الورد از عراق عرب و بمرافقت بعضی از مفسدین فتنه
 شیخی و متشرعی در همدان برافروخت متفتن متعصبین و
 اشرار از موسویان بنای تعرض بحاجی یاری گذاشتند و او برای
 تحفظ و احتیاط تمامت کتب و آثار این امر را در سقف خانه
 پنهان کرده خود باعائله در خانه همسایه نهان شد و اشرار
 بخانه اش ریخته هر چه یافتند والواح و آثار را بردند و آنچه را
 در دگه عطاریش داشت برگرفتند و حاجی یاری مفلس در امان
 باری شد و بخانه پدرزنش دای روبین قرار گرفت و در سال
 ۱۳۱۶ چنانکه نوشتیم در شمار محبوسین قرار گرفت و چون
 بفرمان مظفر الملک ویرا بر زمین خوابانده با تازیانه زدند بانک
 یابها، الابهی برکشیده و مظفر الملک بشنیده از غضب
 بگداخت و امر نمود بشدت همی تازیانه بسیار زدند و بغل و کند
 بند کردند و بالاخره مبلغی نقود گرفته رها ساخت آنگاه در
 گرفتاری و حبس ایام حکمرانی سال السلطنه در سال ۱۳۳۲
 چنانکه نگاشتیم محبوس شد و مستخلص گشت .

و دیگر حاجی مهدی ارجمند بن آقار فائیل (آقار فیما)
 سابق الوصف نیز در گرفتاری ایام حکمرانی سالار السلطنه
 شرکت داشت و مستخلص گردید و او یگانه مبلغ بی نظیر یهود
 و مسیحی از طریق کتب مقدسه بود چه در لغت عبرانیسه و
 آئین یهود کتب مقدسه آنان و مسیحیان و تفاسیر ملایان و
 احوال و اخبار و تواریخشان احاطه داشت و ملایان یهود
 و کشیشان مسیحی هر جا د چارش میشدند جز سکوت و خضوع
 و یا گریز و فرار چاره نیافتند و بدرجه رسید که هر مجلسی ^{نستند} میدا
 حاجی مهدی حاضر است قدم نگذاشتند و خصوصاً مبلغین
 پروتستانت امریکائی که برای مسیحی نمودن یهود ایران
 تحمل مصاریف باهظه همی گردند حاجی مهدی کسه
 مسیحیان را از طریق کتب مقدسه هر دو ملت ناچار بقبول اسلام
 و امر ابهی میکرد هر بار که مقابل شدند چنان ملزم و مفحسم
 گشتند که در ظاهر نیز حاضرین ابراز قناعت و قبول کردند و از
 آن پس از مقابلی با وی فراری و گریزان شدند چنانچه در سال
 ۱۳۱۴ مدت یکسال ونیم با د کتر هلمس مبلغ امریکائی با
 حضور جمعی کثیر مناظره کرد و حقیقت و غالبیت امر ابهی را
 مبرهن ساخت و از اینرو یهود متمسح بظهور محمدی و رجعت
 مسیحائی همی اقبال نمودند و یهود بهائی برایمان و
 انجذاب بیفزودند و او را در اثبات حقیقت امر مسیح و محمد

واثبات مقام امر اعظم ابهی از طریق تورات و انجیل تالیفی بسیار ثمین است که مورد استفاده هر سه ملت میباشد (کتاب گلشن حقایق) و همچنین رسائل دیگر در موضوعات چندی از کتب مقدسه نگاشته مواضع مفصله را واضح و روشن نمود و خلفش از او یادگار است.

دیگر آقای هود اسابق الذکر در فتنه شیخی و بالاسری مذکور سال ۱۳۱۵ خانه اش یغما شد و در فتنه سال ۱۳۱۶ مذکور یکی از محبوسین مقید بکند و زنجیر بود با او مبلغی رشا شد و بسال ۱۳۳۵ در گذشت و عاقله از او برجاست و برادرش میرزا مهدی سابق الوصف در فتنه شیخی و متشرعی خانه او را نیز غارت کردند و ایشان از بام خانه بخانه همسایه پناه بردند و بعد از فتنه مذکور سال ۱۳۱۶ از همدان بیرون رفت و حاجی ابوالحسین امین اردکانی ویراننا شریک امین اجازه جمع حقوق و ارسال به نزدش داد و هر چه خود از طبابت گرد آورد نیز برای حقوق الله ارسال نمود و سفری به گارفته بمحض حضرت عبدالبهاء تشرف حضور یافت و مراجعت بگیلان کرده در لاهیجان اقامت جست و شهرت بطبابت و کحالی و جراحی گرفت و بتبلیغ این امر همت گماشت و نزد همگان بدین نام معروف گردید و عناد و عداوت نسبت بوی شدید شد حتی بصد در قتلش برآمدند و اموالش بردند و ناچار بر پشت اقامت کرد

وسالها بعنوان شريك امين وعضو محفل روحانی و شهرت بدین نام و تبلیغ معروف بود و بالاخره خانه اش را نیز برای حقوق تسلیم داشت و بطهران آمده در سنین پیری با کمک مرکز اقامت نمود .

دیگر حاجی موسی مبین در سال ۱۳۱۷ خانه و اموالش تاراج شد و در فتنه مذکوره سال ۱۳۱۵ از محبوسین بود . و در سال ۱۳۲۳ با تنی چند از احباباً حسب امر حکومت بحبس افتاد و بعد از استخلاص و اقامت سنینی در وطن بعملت کثرت تمرض اعدا با عاقله بطهران رفته اقامت گزید و با خلاص و بسذل مال تا آخر العمر خدمت با مرکز کرد و در سال ۱۳۰۵ وفات یافت و خاندان واسعه مبین از وی برجاست دیگر حکیم الی در سال ۱۳۴۷ درگذشت دیگر حکیم هارون و خانواده آند و چون تفصیل احوال آنان در بخش ششم ذکر است بهمین مقدار اکتفارت و از جمله خانواده های مؤسسه در این دور خاندان متحدین است که میرزا محمد رضای جدید الاسلام از تجّار بایمان امر بدیع فائز گردید و سفری با عده از همدان بحیفا در اواخر ایام حضرت عبدالبهاء شتافت و با ایمان و اشتیاقی فروزان عودت بهمندان نمود و خاندان واسعه مذکوره را برجای گذاشت و امثال این خانواده و خانواده عهدیه و آزاده و فیروز و غیره ها که بسیارند برای احتراز از تطویل بهمین مقدار اکتفا

رفت دیگر میرزا آقا جان طبیب در ایروان اقامت جسته جمعی
 کثیری را در آنجا مهتدی ساخت و خاندان رفعت از وی تاسیس
 گردید و دکتر حاجی آقا رسوخ و آقا میرزا نظر علی طبیب شوهر
 خواهر وی در محله جولا هان منزل داشتند و همینکه خبرفتند
 مذبحه یزد بهمدان رسید اهالی بحرکت آمدند و بحسب حکم
 میرزا محمد مجتهد خواستند ایشانرا تبعید کنند و لا جرم بصواب
 دید محفل روحانی از وطن بیرون آمدند و چند ماهی در قراء
 اطراف رفتند آنگاه رهسپار گیلان شدند و دوسه ماهی در رشت
 مانده بتصویب احابا^{په} هیجان رفتند دکتر حاجی آقا مقیم آن
 بلد گردید و اندک اندک محکمه طبابت و کحالی را رونق داد و
 عاقله وسیعه تاسیس نمود و بانواع خدمات امریه پرداخت
 و سنین عدیده رتی و فتق امور محفل لاهیجان و انشاء مراسلات
 با وی بود و آقا میرزا نظر علی آقا ست برود سر نمود .

و حاجی ابراهیم پروین دندان ساز متولد در حد و دسال
 ۱۲۷۳ اسب بطهران برده می فروخت در حد و دسال ۱۳۰۳
 بهمین جهت در طهران بود و روزی هنگام صبح اسپ را برای
 نعلبندی بدکان استاد حسین نعلبند کاشی معروف بسه
 حسین بابی برد و او در حال نعلبندی شروع بتبلیغ نمود
 و شبی دیگر بحجره اش در کاروانسرا رفته ویرا آگاه ساخت پس
 ویرا با بعضی از احاب بمحفل ملاقات آورد و منجذب کرد و او

بعد از دو ماه بهمدان برگشت و با احبا خصوصاً آقا محمد حسن يك گوش بلور فروش که با آقا محمد علی بابی شرکت داشت معاشر گردید و معروف بدین نام و مورد تطاول انام شد و در فتنه برای مؤمنین او را نیز با عدهٔ مدت بیست و دو روز رقیسه شورین حبس کردند پس در قرای اطراف همدان بشغل صباغی اشتغال گرفت و بقدری که میتواند در تبلیغ کوشید و مورد حمله معرضین گردید و باری دیگر بحبس مظفر الملک حکمران افتاد و در حبس نیز تبلیغ کرد تا در حدود سال ۱۳۱۶ از طریق بغداد بعکافرت تشریف حضور حضرت عبدالبهاء حاصل نمود و حسب دستور چندی بامیرزا علی اکبرین مشکین قلم دکان قهوه چی مفتوح داشت و دو سفر دیگر نیز بعکاف و حیفات تشریف حاصل نمود و بالاخره حسب الامر در مصر صنعت داندان سازی بیاموخت و بهمدان برگشته اقامت و در مصاحبت ابرار و خدمت بامر الهی اقامت داد و چندین بار مورد تعرض ملایان و غیرهم گشته حتی بقرب قتل رسید ولی نجات یافت .

وحاجی محمد علی توپسرگانی الاصل پس از فوز بایمان در طهران چون بتوپسرگان برگشت بتحریر ملایان مورد تعدی و غارت واقع شد و تبعید گردید و بهمدان رفت و مصاحبه و مراوده با احبا و محفل آرائی نمود و مردم متعصب بحکمران بلد شریف الملک شکایت بردند و او جمعی فرستاده

خانه اش را غارت کردند و او را بدار الحکومه کشیده بفلکه بستند
چندان چوب زدند که پنجه پاهایش معیوب گردید و از همدان
نیز تبعید گردید و ناچار بقریه^ک پناه برد در آنجا پس از چند ماهی
شورش شد و بقریه دیگر رفت و بعد از اقامت سه سال در قرا^ه
کم کم در همدان اندک امنیتی حاصل گردید و بعد از اقامت
چند سال روزیکه از درب مدرسه علوم دینیہ میگذشت و طلاب
ویراجبراً بدرون مدرسه کشیدند و نزد سید عبد الوهاب نام
رئیس مدرسه حاضر کردند و او را امر بتبری کرد و چون استقامت
در سخن نمود آفتابه که در جنبش بود چنان برپهلویش زد که
شکمش را بدید و طلاب نیز با مشت و لگد و چوب چندان زدند
و از مدرسه بیرون انداختند و یکی از دوستانش بنوعی که ممکن
بود او را بخانه رساند و بمعالجه پرداختند ولی بهمان پاره گی
شکم و درد پهلوی رسال ۱۳۴۴ درگذشت و خلفش شوقعلی
توکل شاعر عنقا تخلص کرده بشغل طب دندان سازد در همدان
و طهران و بهبهان مقیم است .

با چشم و قلب پاک ببازار آمدم

با چشم دل بدیدن دلدار آمدم

من یوسفی بفلس و کلافی نمیخرم

با نقد جان و دل بخریدار آمدم

صراف در عشقم و سرمایه ام وفا

بهر خرید این در شهوار آمدم

چابك سوارتوسن عقلم ولسی کنون
 زمین سرکش اسب خام بازار آمدم
 دارم امید آنکه ز عشقش زخم لجام
 در این دیار از بی این کار آمدم
 مال و عیال و آل وطن هر چه بود قید
 قیدش گسستم از عقب یار آمدم
 خفاش نیستم که بیوشم ز شمس رخ
 ذره صفت بمهر طلبکار آمدم
 من چون کریم اشم تیم کز گناه و کبیر
 رانده ز باب رحمت دادار آمدم
 علمی کزان شود چو ابوجهل آدمی
 یا چون شریح و شمرازان عار آمدم
 حنانه و قیافه نیم من چو پطرسم
 کز جسم و جان بروح گرفتار آمدم
 فرعون نیم که گویم انا الرب چو صوفیان
 حقراذلیل بنده دربار آمدم
 در کار چون باو ست همیشه تو گم
 آسان شد هر چه کار که دشوار آمدم
 عنای قاف مهر وفایم بلطف دوست
 از لطف اوست اینک به گفتار آمدم

صدشکرکزتفضل بسی منتهای یار

در بهزم انس خادم ابرار آمدم
ایضاً صدشکر بهار که بهائی شده ام

بگذشته ز ظلمت و بهائی شده ام
من هیچ تراز هیچ بهر جا بودم

از فضل بها کنون بهائی شده ام
ایضاً گر عاقلی از سه چیز بگریزم آمدم

افیون وحشیش و بادیه پخته و خام
هر کس که کشید و خورد و زرداد و خرید

بی هیچ شکی پست تراست از انعام
دیگر میرزا حبیب الله بن آقاروبین در سفندج و عاقبت
در عشق آباد ساکن شده جوراب بافی میکرد کربلائی در رویش علی
که بد فعات ملاها ویرا بمحضر شرح کشیده اصرار و تاکید بلمن
و سب نمودند و هر بار بطائف الحیل از چنگشان خلاص گشت
و سال ۱۳۳۴ در همدان درگذشت و در اسدآباد میسرزا
لطاف الله حاجی شاه محمد کاکا خان و ما چون تمامت
احوال سید جمال الدین اسدآبادی معروف با افغانی راکه
پندی پس از واقعه قتل ناصرالدین شاه درگذشت در بخش
شهر آوردیم محض اختصار از تکرار صرف نظر از ذکر نمودیم .
